

دکتر کنوت هایم، امثال، درس ۱۳ خرد بین‌المللی

کنوت هایم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر کنوت هایم هستم در حال تدریس در مورد کتاب امثال. این جلسه شماره ۱۳، بُعد بین‌المللی ادبیات حکمت کتاب مقدس است. به سخنرانی شماره ۱۳ در مورد کتاب امثال کتاب مقدس خوش آمدید.

در این سخنرانی، می‌خواهم بر بُعد بین‌المللی کتاب‌های کتاب مقدس که دهه‌هاست به عنوان متون حکمت‌آمیز توصیف می‌شوند، تمرکز کنم. به ویژه، کتاب امثال، و همچنین کتاب جامعه، کتاب ایوب، و تا حدودی کتابی به نام غزل غزل‌های سلیمان. در اوایل قرن بیستم، نورمن اسنیت، محقق بریتانیایی، کتابی بسیار تأثیرگذار و به‌موقع به نام «تمایز عهد عتیق» منتشر کرد.

چرا او باید چنین کتابی در مورد تمایز عهد عتیق بنویسد؟ خب، دلیلش البته باید این باشد که برخی افراد این سوال را مطرح می‌کردند که آیا عهد عتیق واقعاً به اندازه کافی متمایز است که بتوان آن را وحی الهی دانست و با هر چیز دیگری در محیط معاصر، زمانی که نوشته، تألیف و جمع‌آوری شده بود، متفاوت باشد. چرا این سوال مطرح شد؟ خب، از دهه ۱۷۰۰، به ویژه دهه ۱۸۰۰، ما کشف‌های زیادی از متون باستانی خاور نزدیک داشته‌ایم که تا حدی شبیه به برخی از بخش‌های عهد عتیق بودند. این زمان بسیار هیجان‌انگیزی از کشف بود که شروع به قرار دادن کتاب مقدس عبری، عهد عتیق، در یک زمینه فرهنگی و تاریخی بزرگتر می‌کرد، که از آن ما شروع به درک کتاب مقدس می‌کردیم، نه فقط به عنوان کتابی کاملاً ماوراءالطبیعه و مستقیماً الهام گرفته از بالا که هیچ ارتباطی با تجربه انسانی در جای دیگر نداشت.

بنابراین، این موضوع هیجان‌انگیز بود و محققان شروع به استخراج انواع تشابهات، ارتباطات، مقایسه‌ها و شباهت‌های بسیاری کردند، اما تفاوت‌هایی نیز در بخش‌های مختلف متون مختلف عهد عتیق کشف شد و این شامل متونی نیز می‌شد که به طور فزاینده‌ای به کتاب امثال، کتاب جامعه و کتاب ایوب مربوط می‌شدند. دو مجموعه کتاب مهم وجود دارد که این تشابهات، شباهت‌ها و تفاوت‌ها را مستند می‌کنند.

ANET، متون معروف باستانی خاور نزدیک مربوط به عهد عتیق نوشته جیمز پریچارد، که اغلب به اختصار متون باستانی خاور نزدیک، نامیده می‌شود. و سپس، اخیراً، اثر چند جلدی، بسیار به‌روز و جدیدتر، ویرایش شده توسط هالو، به نام «زمینه کتاب مقدس». «با این حال، سؤالاتی که از منظر الهیاتی مطرح می‌شد این بود که اگر بخش‌های مختلف عهد عتیق تا این حد شبیه به سایر تولیدات و الگوهای فکری هستند، تا فرمول‌بندی‌های خاص، عبارات، اصطلاحات و انواع مختلف ایده‌ها در مورد تعامل بین انسان‌ها و خدا یا خدایان، پس چه چیزی در مورد عهد عتیق خاص باقی می‌ماند؟ و در همین زمینه بود که نورمن اسنیت تعدادی از مواردی را که واقعاً برای کتب مقدس باستانی، کتب مقدس اسرائیل متمایز بودند، برجسته کرد.

و در میان این موارد، او مواردی مانند گرایش توحیدی پاتریارک به سوی تنها یک خدا و تجربه تاریخی خروج را برجسته می‌کرد. موارد دیگری نیز وجود داشت، اما اینها اساسی‌ترین آنها هستند. حال، نکته جالب توجه وقتی به کتاب‌هایی نگاه می‌کنیم که معمولاً با ادبیات حکمت مرتبط بوده‌اند یا به آنها اختصاص داده شده‌اند، این است که توحید وجود دارد، اما پاتریارک‌ها وجود ندارند، خروج وجود ندارد و معبد وجود ندارد.

و تورات، پنج کتاب موسی، اسفار پنجگانه، تنها، اگر اصلاً اشاره‌ای شده باشد، فقط به شیوه‌های بسیار پوشیده، شاید به ویژه در فصل دوم امثال. بنابراین این سوال مطرح می‌شود که آیا کتاب‌های قدیمی کتاب‌های حکمت، شاید حتی بیشتر به متونی از محیط باستانی خاور نزدیک مرتبط باشند؟ و همچنان که ما به کشف متون باستانی خاور نزدیک ادامه می‌دادیم، این برداشت بیشتر و بیشتر تأیید می‌شد، تا جایی که در

سال ۱۹۲۲، مصرشناس فرانسوی، باج، یک متن مصری تازه کشف شده را بر اساس آموزه‌های آمموپه منتشر کرد، که من چند سخنرانی پیش به آن اشاره کردم، و خیلی زود پس از آن، در سال ۱۹۲۴، مصرشناس آلمانی، آدولف اهرمن، کشف کرد که در واقع یک یا چند بخش مختلف در کتاب آمموپه و کتاب امثال وجود دارد که در آن چندین آیه، بیش از ۱۱ آیه، تقریباً کلمه به کلمه یکسان هستند. سوالی که اکنون مطرح می‌شد و مردم از این موضوع بسیار هیجان‌زده می‌شدند، این بود که چه کسی از چه کسی کپی کرده است؟ به خصوص وقتی مردم می‌خواستند همچنان بر الهام الهی کتاب مقدس و این بخش خاص از کتاب مقدس تأکید کنند. در اوایل، برخی احساس نیاز می‌کردند که از آن دفاع کنند و بگویند، خب، مطمئناً برای اینکه این بخش از کتاب امثال الهام الهی باشد، باید نسخه اصلی می‌بود که آمموپ از آن کپی می‌کرد.

حالا، یک یا دو نفر این استدلال را مطرح کرده‌اند، اما روی هم رفته، خیلی موفق نبوده‌اند. اکثر مردم اکنون موافقت و مدت‌هاست که استدلال می‌کنند که آموزه‌های آمموپه خیلی قدیمی‌تر، در واقع چند صد سال قبل از حتی یک نسخه قدیمی‌تر از کتاب امثال است. و دلایل دیگری نیز وجود دارد که اکنون واقعاً به یک اجماع گسترده منجر شده است، که به نظر من تقریباً هر محقق عهد عتیق از هر پیشینه و عقیده‌ای را شامل می‌شود، تا موافق باشند که کتاب امثال به طور خلاقانه از آموزه‌های کتاب آمموپه یا بخش‌هایی از آنها استفاده مجدد کرده است.

در سخنرانی بعدی، به برخی از شباهت‌های جزئی خواهیم پرداخت تا شما با این موضوع آشنا شوید. اما فعلاً می‌خواهم به نظرات کلی‌تر و بیشتری در مورد بُعد بین‌المللی ادبیات حکمت کتاب مقدس بپردازم. و از منظر چندین دهه تأمل در میان محققان، پژوهشگران کتاب مقدس، چه از پیشینه مسیحی، یهودی و چه غیرمذهبی، فکر می‌کنم اکنون می‌توان با اطمینان نسبی گفت که برای درک اینکه عهد عتیق می‌تواند واقعاً الهام‌بخش نیز باشد، نیازی به حفظ ایده منحصر به فرد بودن آن نداریم.

و دلیل این امر این است که در قرن بیست و یکم، و در اینجا فکر می‌کنم که کل ایده پست مدرنیسم به ما کمک کرده است، ما شروع به درک این موضوع کرده‌ایم که چیزی برای ارزشمند بودن لازم نیست منحصر به فرد باشد. و از منظر الهیاتی و هرمنوتیکی، اکنون، به نظر من، بسیار مناسب و بسیار غنی‌کننده است که بتوانیم بگوییم در بخش‌های مهمی از کتاب مقدس مسیحی، از جمله عهد عتیق و عهد جدید، همین امر برای بخش‌های مختلف صادق است، نویسندگان کتاب مقدس، نویسندگان انسانی، از بهترین نوشته‌ها و سنت‌های فلسفی، الهیاتی، اخلاقی، معنوی، سیاسی زمان خود بهره برده‌اند. و آنها این کار را تحت هدایت روح القدس و با خرد واقعی انجام داده‌اند.

بنابراین، آنچه را که در جای دیگر یافته‌اند، با بهره‌گیری از بهترین بینش‌های انسانی، از جمله از سایر مذاهب، به طور خلاقانه تحت هدایت الهی مورد استفاده مجدد قرار داده‌اند تا ساختاری گسترده‌تر عمیق‌تر، خردمندانه‌تر، از منظر مسیحی و یهودی و حقیقی‌تر از چگونگی تعامل خدای یهودی-مسیحی با انسان‌ها بسازند. بنابراین این یک کشف هیجان‌انگیز است. این چیزی است که به ما نیز در دنیای مدرن کمک می‌کند تا درک کنیم که حقیقت واقعی و حکمت حقیقی در سایر سنت‌های مذهبی و غیرمذهبی در تجربه انسانی وجود دارد.

و مسیحیان و یهودیان مؤمن می‌توانند از بهترین تجربیات بشری، بهترین بینش بشری، از جمله اکتشافات علمی، بهره ببرند تا به بینش عمیق‌تری نسبت به ماهیت جهان و عمق و ظرافت‌ها و وسعت تجربه انسانی از امر الهی دست یابند. قبل از اینکه به بخش دوم سخنرانی ۱۳ بپردازیم، لحظه‌ای در اینجا توقف خواهیم کرد. در این بخش دوم سخنرانی ۱۳، می‌خواهم به طور خلاصه در مورد تعیین امثال، جامعه، ایوب و غزل غزل‌ها به عنوان ادبیات حکمت‌آمیز صحبت کنم.

ایده دسته‌بندی آن چهار کتاب به عنوان متون حکمت از کجا آمده است؟ تا آنجا که من می‌دانم و کمی در این مورد کار کرده‌ام، تا قرن بیستم، اوایل دهه 1900، دانشگاهیان، محققان، اساتید، کشیشان و خاخام‌ها شروع به نامیدن این چهار کتاب نوشته‌های حکمت یا متون حکمت نکردند. چرا؟ خب، به نظر می‌رسد که تا حدی، با ادامه تعامل علمی و دانشگاهی با متن کتاب مقدس در قرن‌های نوزدهم و بیستم، مردم شروع به آگاهی بیشتر از این واقعیت کردند که این سه، شاید چهار کتاب، از نظر جهت‌گیری و شکل کاملاً متمایز از بقیه عهد عتیق هستند. تا آن زمان، در سنت‌های یهودی و مسیحی، این متون واقعاً در میان، در سنت مسیحی، در میان متون شاعرانه دیده می‌شدند.

و بنابراین، جای تعجب نیست که کتاب‌های جامعه، ایوب و امثال پیرامون کتاب مزامیر گرد هم آمده‌اند در حالی که در سنت یهودی، آنها با نوشته‌ها، بخش سوم از کتب مقدس یهود، که از همه مهم‌تر شامل تورات، پنج کتاب موسی، اسفار پنجگانه، انبیا و سپس نوشته‌ها بود، مرتبط بودند. و در میان نوشته‌ها سنت یهودی نه تنها شامل این کتاب‌ها، بلکه کتاب‌هایی مانند استر، عزرا نحمیا و غیره، یعنی کتاب مرآی را نیز شامل می‌شد.

و بنابراین، روش‌های مختلفی برای طبقه‌بندی این کتاب‌ها وجود دارد. و تا اوایل قرن بیستم، به ویژه با اثر مهم هرمان گانگل، الهی‌دان آلمانی، در مورد نقد ژانر یا نقد فرم، مردم به شدت آگاه نشدند که این کتاب‌های خاص، جامعه، امثال، ایوب و تا حدی مزامیر و سلیمان، با بسیاری از متون عهد عتیق، دیگر متون عهد عتیق، بسیار متمایز هستند، اما بیشتر شبیه به برخی از متون خاور نزدیک باستان، به ویژه در بین‌النهرین و مصر، می‌باشند. افرادی که در آن زمان عنوان ژانری «ادبیات حکمت» را برای این کتاب‌ها ابداع کردند، افرادی بودند که کم‌کم متوجه می‌شدند که حکمت، چه به عنوان یک اصطلاح، و چه به عنوان یک شخصیت، همانطور که دیده‌ایم، در این کتاب‌ها برجسته‌تر از هر اصطلاح کلامی یا فلسفی یا آموزشی یا اخلاقی دیگری است.

و بنابراین حدس می‌زنم این یک اتفاق طبیعی بود که مردم سرانجام شروع به اذعان به تمایز این کتاب‌ها کردند و نامی به آن دادند، یعنی ادبیات حکمت. تا جایی که محققان کتاب مقدس که در مطالعه متون باستانی خاور نزدیک از مصر و بابل نیز مشارکت داشتند، شروع به نامیدن متونی کردند که در آنجا می‌یافتند و بیشترین شباهت را به این نوشته‌های حکمت‌آمیز تازه تعیین‌شده در عهد عتیق داشتند، همچنین متون حکمت‌آمیز با پیشینه بین‌النهرینی یا مصری. مشهورترین آنها ویلفرد لمبرت از دانشگاه بیرمنگام در انگلستان است که مجموعه‌ای بسیار نفیس از کتابی نوشت که به مجموعه‌ای بسیار نفیس از آنچه او ادبیات حکمت بابل می‌نامید، می‌پرداخت.

مجموعه‌ای نفیس که بیش از ۴۰ سال است که به طور مداوم چاپ می‌شود. مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از متون بابلی که خود بابلی‌ها آن را ادبیات حکمت نمی‌نامیدند، اما لمبرت، که هم محقق عهد عتیق و هم محقق ادبیات بین‌النهرین بود، کاملاً آزادانه و کاملاً طبیعی احساس کرد که از حمایت کامل برای نامگذاری آن به عنوان ادبیات حکمت بابلی برخوردار است. حال، به قرن بیست و یکم، نه در واقع به واسطه یک سوم آخر قرن بیستم، یکی از پیامدهای همه اینها این بود که در الهیات بزرگ، مشهور و تأثیرگذار عهد عتیق، متکلمان مسیحی، محققان مسیحی عهد عتیق، ادبیات حکمت تقریباً هیچ تأثیری نداشت.

بنابراین حتی در کتاب‌های چند جلدی الهیات عهد عتیق افرادی مثل، ذهنم برای لحظه‌ای خالی شده، فقط یک لحظه به من فرصت بده، نوشته فون رات و آن یکی از ذهنم فرار کرده است. به زودی به ذهنم خواهد رسید. فقط یک یا دو یا حداکثر ده یا پانزده صفحه به این به اصطلاح ادبیات حکمت اختصاص داده شده است. زیرا در آن تمایزات نمی‌گنجد.

فکر می‌کنم فون رات، درگیری‌اش با همه این کتاب‌ها بیش از ده، پانزده صفحه یا بیشتر نبود، که واقعاً ناکافی بود و خود فون رات هم این را تشخیص می‌داد. و سپس در سال ۱۹۶۸ کتاب بسیار تأثیرگذاری به نام اسرائیل‌های خردمند «نوشت که در سال ۱۹۷۰ با عنوان «حکمت اسرائیل» به انگلیسی ترجمه شد. و این» کتاب، بیش از هر کتاب دیگری در قرن بیستم، واقعاً بر توسعه علاقه‌ای شدید و شکوفا به ادبیات حکمت در ربع آخر قرن بیستم تأثیر گذاشته و تا به امروز ادامه دارد.

به طور خاص، کتاب امثال، موجی از مطالعات علمی شگفت‌انگیز را به خود اختصاص داده است. همین امر در مورد کتاب جامعه و همچنین کتاب ایوب و تا حدی در مورد غزل غزل‌ها نیز صادق است. و این تا حدودی به این دلیل بود که مردم مجذوب و علاقه‌مند به بُعد بین‌المللی این کتاب‌ها بودند، اما تا حدی دیگر، به این واقعیت نیز مربوط می‌شد که از طریق اثر فون رات و کتاب شگفت‌انگیز او، مردم شروع به درک این موضوع کردند که ادبیات حکمت به مسائل عملی، فلسفی و کلامی مربوط به تجربه خدا و زندگی اسرائیل باستان به گونه‌ای می‌پردازد که برای دنیای مدرن مرتبط، جالب و کاربردی به نظر می‌رسد.

و، بنابراین جای تعجب نیست که ما در دانشگاه و کلیسا، در سال‌های اخیر، در حدود ۲۰ سال گذشته شاهد افزایش روزافزون شیفتگی به ادبیات به اصطلاح حکمت بوده‌ایم. برخی از نتایج، به ویژه برای مثال در مورد کتاب امثال، در تفسیرهای شگفت‌انگیزی مانند این تفسیر دو جلدی بروس والتکه، که بیش از هزار صفحه دارد، و همچنین تفسیر دو جلدی محقق دانشگاهی یهودی مایکل فاکس، مستند شده است. من در اینجا جلد دوم هر مجموعه را دارم که به طرز خارق‌العاده‌ای مفصل، به طرز خارق‌العاده‌ای آکادمیک و پر از بینش و حکمت است که واقعاً این کتاب را زنده می‌کند.

من شخصاً در دهه ۱۹۸۰ به عنوان یک طلبه حوزه علمیه به همین دلیل به ادبیات حکمت علاقه‌مند و علاقه‌مند شدم. هیجان ابعاد بین‌المللی و اهمیت عملی این کتاب‌ها. جذاب! حالا به قرن بیست و یکم برگردیم، و دیدن چگونگی این اتفاق جذاب است.

پس از یک دوره طولانی چند دهه‌ای در اوایل قرن بیستم که ادبیات حکمت کتاب مقدس نادیده گرفته شد از حدود سال ۱۹۷۰ تا حدود سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰، شیفتگی ما به ادبیات حکمت کتاب مقدس افزایش یافت. اما به نظر می‌رسد که کل این توسعه، توسعه کلان مشارکت و علاقه علمی، به درجه‌ای از چرخه کامل رسیده است. یعنی، در اوایل دهه ۲۰۱۰ یا حدوداً هفت، هشت، ده سال گذشته، تعدادی اثر توسط محققان برجسته کتاب مقدس، به عنوان مثال، مارک اسنید و همچنین ویلیام کایزر، که هر دو از محققان آمریکایی هستند، منتشر شده است که اکنون شروع به زیر سوال بردن عنوان ژانری ادبیات حکمت کرده‌اند.

آنها شروع به مطالعه‌ی توسعه‌ی گسترده‌تر و طولانی‌تر تعامل علمی با این متون کرده‌اند و دوباره به ما اشاره می‌کنند و کمک می‌کنند تا تشخیص دهیم که مفهوم ادبیات حکمت، مفهومی بسیار جدید در تعامل با آن متون است و تا حدی، همانطور که آنها استدلال می‌کنند، مصنوعی است. چرا دهه‌ها طول کشید تا این را دوباره کشف کنیم؟ خب، این یکی از چیزهایی است که به نظر می‌رسد گاهی اوقات اتفاق می‌افتد. وقتی کسی چیزی می‌گوید، همه برای مدتی در مورد آن هیجان‌زده می‌شوند، و سپس شخص دیگری از راه می‌رسد و تشخیص می‌دهد که همه به نوعی مجذوب یک چیز خاص بوده‌اند، اما به چیز دیگری که در همان زمینه در حال وقوع بوده توجه نکرده‌اند.

و بنابراین، من فکر می‌کنم آنچه اکنون داریم، جدی گرفتن این تنش است که قبلاً در این سخنرانی به آن اشاره کردم، یعنی در مورد اینکه چگونه ادبیات حکمت و رویکرد ظاهراً بسیار متفاوت آن به الهیات، به دین به زندگی عملی، در محیط فرهنگی گسترده‌تر خود اسرائیل جای می‌گیرد؟ در دهه‌های اولیه، که شاید به وضوح در تفسیر و آثار ویلیام مک‌کین، همچنین از دهه ۱۹۷۰ دیده شود، مردم تفاوت بین به اصطلاح ادبیات حکمت و بقیه عهد عتیق را با این گفته توضیح می‌دادند که افرادی که این ادبیات را تولید کرده‌اند از

نوع متفاوتی از افرادی هستند که بقیه کتاب مقدس عبری یا عهد عتیق را تولید کرده‌اند. تا جایی که می‌گفتند، که آنها در جهت‌گیری خود سکولار هستند. آنها کاهن نبودند، آنها پیامبر نبودند، اما درباریان، متخصصان متخصصان روشنفکری بودند که تقریباً هیچ ارتباطی با بقیه سنت مذهبی بزرگ ملت و فرهنگ خود نداشتند، اما آنها روشنفکران نخبه بین‌المللی آن زمان بودند.

گرهارد فون راث خود به طور مشهوری از یک دوره روشنگری در دربار شاه سلیمان صحبت کرد که این شکوفایی به اصطلاح ادبیات حکمت را به وجود آورد. با این حال، مشکل این گفته حداقل دو جنبه دارد. مشکل شماره یک این است که خود مفهوم سکولار بودن مردمان باستان، به سادگی نابهنگام است.

سکولاریسم به عنوان یک ایده و به عنوان یک واقعیت اجتماعی، اگر در موردش فکر کنیم، واقعاً یک نقص است. یک نقص در تجربه انسانی. از نظر جغرافیایی یک نقص است زیرا فقط در اروپای غربی، در آمریکای شمالی، تا حد قابل توجهی وجود دارد.

این همچنین یک نقص تاریخی است زیرا تنها به عنوان یک ایده از زمان روشنگری اروپا از قرن شانزدهم و هفدهم به بعد وجود داشته است، اما به عنوان یک پدیده سیاسی و فرهنگی تأثیرگذار. این مفهوم تنها از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ اهمیت پیدا کرده است. بنابراین، از نظر تاریخی، سکولاریسم یک نقص است.

حالا، خیلی چیزهای بیشتری می‌توان در مورد سکولاریسم گفت، اما این یک سخنرانی در مورد سکولاریسم نیست، بلکه در مورد متون به اصطلاح حکمت‌آمیز عهد عتیق است، بنابراین می‌خواهم به آن برگردم. اما درک این نکته مهم است که وقتی در مورد ایده‌های سکولار در عهد عتیق یا هر نوشته دیگری از خاور نزدیک باستان صحبت می‌کنیم، کاملاً نابهنگام و واقعاً غیرواقعی صحبت می‌کنیم، زیرا ایده‌های مدرن خود را بر متون باستانی و مردمان باستانی تحمیل می‌کنیم که آنها هرگز حتی به آنها فکر هم نکرده بودند. مورد دوم... من فقط برای لحظه‌ای رشته افکارم را از دست دادم.

من اینجا کمی استراحت می‌کنم و افکارم را جمع و جور می‌کنم. خوب، به درس سیزدهم خوش آمدید. برای لحظه‌ای حرفم را قطع کردم چون رشته افکارم را از دست داده بودم، اما دوباره به مسیر درست برگشتیم.

و بنابراین، من توضیح داده بودم که سکولاریسم یکی از راه‌هایی است که مردم سعی می‌کنند این تفاوت ادبیات حکمت را از بقیه عهد عتیق توضیح دهند. راه دیگری که مردم این را توضیح می‌دادند این بود که می‌گفتند این نویسندگان و متفکران روشنفکر ظاهراً سکولار، از نظر حرفه‌ای و فرهنگی نیز از نویسندگانی که سایر بخش‌های کتاب مقدس را نوشته‌اند، متمایز هستند. و ایده اینجا این بود که این افراد کاهن، پیامبر، متکلم نبودند، بلکه مدیران سیاسی بودند.

آنها در دربار مستقر بودند، دانشجویان ادبیات بین‌الملل بودند و از نظر آکادمیک درگیر گفتمان و بحث و تبادل نظر با هم‌تایان دیپلماتیک خود از دربارهای مصر از یک سو و دربارهای قدرت‌های مختلف بین‌النهرین از سوی دیگر بودند. و از این رو، این نفوذ فکری بین‌المللی وجود داشت و برای جذب ابعاد بین‌المللی این امر، که می‌توانست توضیح دیگری برای جنبه سکولار آن باشد، مردم در حال الهی‌زدایی از نفوذ فکری‌ای بودند که اکنون شروع به وارد کردن آن به محیط فرهنگی نوشته‌های خود و فرهنگ اسرائیل خود کرده بودند. اکنون، به طور فزاینده‌ای در قرن بیست و یکم، محققان ادبیات مسلمان در حال درک این موضوع هستند که این ساختار، همانطور که قبلاً اشاره کردم، کاملاً نابهنگام است.

، این [نظریه] تا حدی نابهنگام نیز هست، زیرا بسیاری از ما، و من خودم را تا همین اواخر جزو آنها می‌دانستم به نوعی، باز هم به شکلی نابهنگام، آرمان‌های خودمان از روشنفکر غربی را بر متون کتاب مقدس مورد

علاقه‌مان تحمیل کرده‌ایم. و من در اینجا تمایز بسیار مشخصی بین محققان غربی و محققان و دانشجویان عهد عتیق از سایر نقاط جهان، چه آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا و غیره، قائل می‌شوم. به ویژه دانشگاهیان غربی هستند که این نوع تفکر را بر متون تحمیل کرده‌اند، زیرا دانشگاهیان غربی تا حد زیادی در یک محیط فکری بین‌المللی، عقل‌گرا و تا حد زیادی سکولار فعالیت می‌کنند.

بنابراین، همه اینها برای این است که بگوییم ما انتشارات جدیدی داریم، و من می‌خواهم دوباره دو نویسنده خاص، مارک اسنید و ویلیام کاینز، را برجسته کنم که شروع به گفتن این کرده‌اند که این توضیحات غیرواقعی، و احتمالاً قانع‌کننده نیستند. آنها می‌گویند به احتمال زیاد، نویسندگانی که آن متون، امثال، جامعه، ایوب و تا حدی غزل غزل‌ها، را نوشته‌اند، افرادی بوده‌اند که به طور طبیعی و کاملاً بخشی از فرهنگ خود بوده‌اند. باید دلیل دیگری وجود داشته باشد که چرا آنچه آنها نوشته‌اند با بقیه عهد عتیق کتاب مقدس عبری بسیار متفاوت است.

و آنها اکنون شروع به بحث و جدل کرده‌اند و به نظر من، واقعاً استدلال‌های منسجم‌تری برای این واقعیت ارائه می‌دهند که نویسندگان بسیار بیشتر از آنچه نویسندگان قبلی، از جمله خود من، اغلب اذعان کرده‌اند به دین و اعتقاد به خدا علاقه‌مند بوده‌اند. و این با توجه به این واقعیت که در آن روزها هیچ سکولاریسمی وجود نداشت، اصلاً نباید تعجب‌آور باشد. بنابراین، ما هنوز کاملاً مطمئن نیستیم که چرا این نوشته‌ها اینقدر متفاوت هستند.

اما شاید یکی از دلایلی که می‌توانیم این را توضیح دهیم این است که در عهد عتیق به طور کلی، و به ویژه در آن کتاب‌ها، نوعی خاکی بودن و علاقه فرهنگی، تخیلی، فلسفی، مذهبی، الهیاتی به تمام جنبه‌های زندگی بشر، وجود دارد. تمام تجربیات زندگی بشر، محل کار، تمایلات جنسی انسان، روابط، اقتصاد، تجارت، کشاورزی، تعامل با حیوانات، مشاهده جهان و تعامل علمی در سطحی که در آن زمان ممکن بود. همه اینها در این متون به میزان بالاتری نسبت به سایر متون کتاب مقدس ظاهر می‌شود.

حالا، شاید دلیل اینکه این اتفاق افتاده فقط تصادفی باشد، چون ما در آن زمان و الان انواع مختلفی از نوشته‌ها را داریم. در دنیای مدرن افرادی هستند که دانشمندند و تقریباً منحصرأ به فیزیک، زیست‌شناسی و ریاضیات علاقه‌مندند. انواع دیگری از محققان در دنیای مدرن وجود دارند که بیشتر به علوم انسانی علاقه‌مندند.

متخصصانی در جغرافیا، متخصصانی در مطالعات زبان، متخصصانی در مطالعات تاریخی و متخصصانی در مطالعات الهیاتی وجود دارند. صرفاً به این دلیل که من عمدتاً در علوم انسانی می‌نویسم، به این معنی نیست که چیزی در مورد مسائل علمی نمی‌دانم. اما در علاقه‌ام به آنچه منتشر می‌کنم، بر یک جنبه خاص از تجربه بسیار گسترده‌تر زندگی‌ام تمرکز می‌کنم و مطمئنم که این موضوع در مورد نویسندگان باستان نیز صادق بوده است.

بنابراین، آنچه ما در اینجا در این کتاب‌ها داریم، گسترش واقعی تعامل و تأمل الهیاتی نویسندگان باستانی کتاب مقدس است، نه تنها با جنبه‌های متمایز و کلیدی الهیاتی تجربه آنها از زندگی و جهان، بلکه با حوزه‌های گسترده‌تر تجربه زندگی، فرهنگ و غیره. بنابراین، از این منظر، مشکل تا حد زیادی از بین می‌رود، و آنچه ما داریم صرفاً چیزی است که می‌توانیم آن را جشن بگیریم و می‌توانیم از نظر الهیاتی در درک خود از این متون ادغام کنیم. با بازگشت به ویلیام کاینز، به ویژه که به سرعت به عنوان یک محقق بسیار مهم و تأثیرگذار در این حوزه در حال ظهور است، پیشنهاد فعلی این است که متون کتاب مقدس مورد بررسی، از جمله کتاب امثال، را نه چندان متفاوت از هر چیز دیگری، بلکه به عنوان سهمی واقعاً ویژه در تصویر گسترده‌تر، مورد توجه قرار دهیم.

این متون را می‌توان به روش‌های مختلفی بررسی کرد، و یک راه بررسی آنها این است که نگوئیم، اوه، آنها ادبیات حکمت هستند، و بنابراین با هر چیز دیگری متفاوتند، بلکه بگوئیم آنها ادبیات شاعرانه‌ای هستند که به جنبه‌های خاصی از طیف وسیع‌تر زندگی انسان علاقه‌مندند. این واقعاً سخنرانی ۱۳ را به پایان می‌رساند. از شما بابت گوش دادن به ادبیات حکمت متشکرم.